

را در شمال هند گسترده کرد. این اسلام دینی بود نشاط پرور (و هنوز نیز) که تهدیدی به جان هیچ کس نبود. که شعارش یکی شدن با صوفی بزرگ در آسمان ها بود و درست به همین خاطر از سوی واعظان متعصب و زهدفروش تکفیر می شد. تا هم امروز، موسیقی ای که از این سنت عارفانه می آید، دو رویی ملایان را به مسخره می گیرد.

برای نمونه این واقعیت را در نظر بگیرید: در پاکستان یکی از مردمداران تظاهرات علیه رشدی، که منجر به مرگ شش نفر نیز شد، شخصی است بنام مولانا «کوثر نیازی». همین فرد در سالهای ۴۰ و ۷۰ میلادی، از مخالفان سرسخت آن نوع اسلامی بود که «جماعت اسلامی» تبلیغ می کند. از همین رو ذوالفقار علی بوتو رهبر پیشین پاکستان او را وزیر کابینه اش کرد. او حربه ی بوتو علیه بنیادگرایان متعصب بود. آنروزها، مولانا نیازی، که شخص پر شور و شری است، مشروبش را می نوشید و از مصاحبت دختران رقصنده لذت می برد. بوتو به او لقب «مولانا ویسکی» داده بود. اما حالا که از قدرت و نفوذ برکنار شده، ویسکی پیر می خواهد با مخالفان اسلامی پیشین سازش کند و دختر بوتو را به زور تظاهرات علیه این کتاب، مجبور کند او را دست کم نگیرد. باید از این مرد پرسید چرا چند ماه صبر کرد که از انتشار کتاب «آیات شیطانی» بگذرد و بعد دست بکار شد؟

همه ی شاعران بزرگ هند، به نحوی، اعمال رسمی دین را به زیر سوال کشیده اند. «غالب»، «اقبال» و «فایز» همه با ملایان در افتاده اند. زمانی که «اقبال» «شکوه نزد خداوند» را نوشت، از جانب روحانیت مرتد خوانده شد. پیام او در شعری بنام «معبد نو» دین رسمی را مردود خواند. این شعر شاید در تهران به سادگی طرد شود، اما مسلمانان جنوب آسیا از این کلام شاعر درس ها می آموزند:

«... ای برهمن، من حقیقت را خواهم گفت، از آن دل نیازار

بت های معبدت همه پوسیده اند

آنچه آموختی از این تصویرها، دشمنی است که به مردم ارزانی

می داری

و خدا به واعظ مسلمان راههای ستیزه را آموخته است

قلب من بیمار شد؛ از معبدت رو بر می تابم و از کعبه ات هم

از وعظ های واعظ و از افسانه هایش ای برهمن

تصویرهای یک تخته سنگ برای تو مظهری خدایی است

برای من، هر ذره ی خاک این سرزمین الهی است

بیا، بگذار هر چه که مایه ی بیگانگی است را رها کنیم
 بگذار آشتی دهیم آنها را که از یکدیگر رو برگرفتند،
 رها کنیم نشانه های جدایی را
 ویرانی دیر زمانی است که سایه بر ماوای قلب من انداخته،
 بیا تا معبدی نو بر سرزمین مان بنا کنیم
 بگذار پرستشگاهمان بالاترین بر روی زمین باشد
 بگذار مناره هایش را چنان بر بسازیم که سر بر گریبان آسمان
 بسایند
 بیا تا هر پگاه بر خیزیم و شیرین ترین نغمه ها را بخوانیم
 و به عابدان شراب عشق پیشکش کنیم.»

طارق علسی



هنگامی که «روشنگری» اهدافش را فراموش می کند ...

...اعتراض بر علیه رمان سلمان رشدی «آیات شیطانی»، از سوی مسلمانان پاکستانی نخست در انگلستان و بعد در خود پاکستان آغاز شد. پاکستان کشوری است که سالها دلار آمریکایی، حامی نظام دیکتاتوری ژنرال ضیاءالحق بود و این نظام نه تنها قوانین اسلامی را دوباره برقرار کرد بلکه می خواست با تسلیح و حمایت نظامی مجاهدین افغانی، افغانستان را نیز سکوی برای بی ثبات کردن جمهوری های مسلمان نشین جنوب شوروی کند. چند هزار مسلمان پاکستانی، بدون کمترین دغدغه ای نسبت به کمک های سخاوتمندانه ی «سیا» به الله، در اسلام آباد رو به روی مرکز فرهنگی آمریکا بر ضد کتاب رشدی شورش به پا کردند. شش نفر کشته و صدها نفر زخمی شدند. در شهر کشمیر و در بمبئی شهر زادبومی سلمان رشدی هم چنین آشوب هایی پدید آمد...

همان سان که فریاد اعتراض بر علیه سلمان رشدی به این مردم جهان سومی و مهاجران فقرزده ی حاشیه ی شهرهای بزرگ اروپایی (یا مسلمانان سیاهپوست و محروم آمریکای شمالی) نوعی هویت مشترک و حس همبستگی می بخشد، دفاع از رشدی نیز، به نام دفاع از آزادی و مدنیت، برای جهان غرب وسیله ی کسب مشروعیت فراهم می کند. بر

پرچمی که جهان غرب سرفرازانه در نبردش با سایر کشورهای جهان برافراشته، «حقوق بشر» همیشه نقش بسته است. نباید انتظار داشت آیت الله خمینی افادات به ظاهر حق بجانب خود را تخفیف بدهد، اما در غرب کمی انتقاد از خود می تواند راه را برای دفاع موثرتر از «روشنگری»، که اکنون هدف حمله ی تاریک اندیشی دینی قرار گرفته، هموار کند.

در غرب از زمان «نوزایی» (رنسانس) و سپس «رفورماسیون» تا عصر «روشنگری»، اشتیاق برای آزادی کلمات از بند دین و مذهب از آنرو بود که چشم انداز کشف حقایق نوین را بوسیله ی اندیشه ی انسانی، و برتری بر جهان مادی برای خوشبختی انسانی، فراهم می کرد. شأن افکار انسان گرایانه ی قرن هجدهم بخاطر نویدی بود که برای بهبود وضع اجتماعی می داد، و همین امکان بود که توجیه گر شعار حقوق بشر بر سر لوحه ی انقلاب های آمریکا و فرانسه شد. اما غرب با ادعای «روشنگری» و «حقوق بشر» به عنوان اصول هویت خود، در بیشتر موارد به این آرمانها خیانت کرد. در جوامعی که غربی نبودند، روشنفکران مدافع روشنگری، که مشتاق آزاد کردن جوامعشان از زیر بار سنتهای اقتدارگرا بودند، خود قربانی همدستی و ائتلاف غرب با دیکتاتوری های واپس گرا شدند. بارها و بارها قدرت دولت های غربی به کار گرفته شد تا جریان های سیاسی روشنگرانه و دموکراتیک را در جهان سوم سرکوب کند، درست به همین خاطر که شانس روی کار آمدن این جریانها وجود داشت. جالب ترین نمونه را در خود ایران پیدا می کنیم. در سال ۱۹۵۲ (۱۳۳۲ ش)، سازمان مرکزی اطلاعات و جاسوسی آمریکا (سیا) در یکی از عملیاتی که خود به آن افتخار می کند، موفق شد دکتر محمد مصدق نخست وزیر منتخب مردم را، بخاطر اینکه می خواست صنعت نفت کشورش ملی شود، سرنگون کند. از آن پس دولت آمریکا شاه ایران را در سرکوب نیروهای پیشرو و دموکرات کمک کرد به نحوی که تنها بنیادگرایی اسلامی به جا ماند. امروزه هم در افغانستان وقتی که نیروهای مدافع نوسازی و مدنیت به محاصره ی تاریک اندیشان روستایی مسلح شده از سوی آمریکا در آمده اند، نیروهای که مصمم هستند حتی زنان را از آموختن خواندن و نوشتن بازدارند، باز هم در پایگاههای نظامی آمریکا به افتخار این پیروزی شامپاین می نوشند...

ظرف دهه ی گذشته ما در تمام جهان شاهد بازگشت از روشنگری

به سمت تاریک اندیشی بوده ایم. بازگشت به شکل های سلطه گرانه ی اطاعت مذهبی، یا شکل های کم و بیش کم ضرر جادو باوری و خرافات را دیده ایم که با روی کار آمدن رانالد ریگان در آمریکا («ریگانیزم») دست در دست هم داشته اند. ریگانیزم ایدئولوژی مهاجم تجارت آزاد و مداخله نکردن دولت در امور بازار است که اروپایی ها به آن «لیبرالیزم» هم می گویند. وجه مشترک محافظه کاری دینی و «ریگانیزم» این است که هر دو نظم فعلی جهان را متأثر از عمل نیروهایی می دانند که از دست انسان خارج اند - یعنی خدا و بازار - و انسانها چاره ای ندارند مگر اینکه به نحوی منفعل این نیروها را پذیرا شوند. سیاست و عمل جمعی برای بهبود شرایط عمومی بی ارزش قلمداد می شود. می دانیم که عمل جمعی و کار سیاسی به زبان مشترک و بنابراین به خرد و روشنگری نیاز دارد.

وقتی که «روشنگری» هدفهایش را فراموش می کند، تا کی می توان هنوز با موفقیت از آن دفاع کرد؟ نویسندگانی که از سلمان رشدی دفاع می کنند در حقیقت از منافع گروهی خودشان دفاع می کنند. البته آنها منافع خودشان را همان منافع تمام بشریت می دانند، و جز این هم نیست. اما از لحاظ سیاسی بشریت را باید به حقیقت این نکته متقاعد کرد، و گرنه روشنگری در خطر آن است که تبدیل به چیزی شود که در ابتدا بود، یعنی بخشی از امتیازات خصوصی اشرافیت.

ماجرای رشدی زنگ خطری بود که هشدار می داد این روند ممکن است هم اکنون شروع شده باشد. رمان رشدی محصول بازار پررونقی در مقیاس جهانی است. خود رشدی مهاجری است که از شرق مسلمان به غرب آمده، اما مهاجری تحصیل کرده و از طبقه ی بالا، که در قیاس با بسیاری از شرقیان، با فرهنگ و جامعه ی غربی به تفاهم رسیده است. هنر غربی دیر زمانی است که از صدقه ی سر از هم پاشی امور مقدس زندگی می کند، و قصد رشدی در از هم پاشاندن مقدسات اسلامی برای خواننده ی غربی به عنوان یک کار هنری قابل پذیرش است (هر چند بسیاری از اشارات اسلامی او را نخواهند فهمید).

با همه ی این اوصاف، هنوز در جوامع غربی از جمله آمریکا انواعی از سانسور وجود دارد و بطور مرتب به نفع گروههای قدرتمند معینی اعمال می شود، گروههایی که بهر حال بعضی عبارات را توهین آمیز تلقی می کنند. جنبش زنان نیز بر سر «پورنوگرافی» (هرزه

نگاری) دچار تفرقه و چنددستگی است. آن افرادی که خود را توهین شده و قربانی آزادی بیان می بینند، به تدریج علاقه اشان را در دفاع از چنین آزادی هایی از دست می دهند. اگر به نام آزادی تجارت، سوسیالیزم و دولت رفاه مردود و ممنوع اعلام می شود، آن میلیونها انسانی که بوسیله ی این فرآیند اقتصادی به حاشیه ی زندگی پرتاب شده اند به اسلام روی خواهند آورد که پیروانش را زیر چتر حمایت خود می گیرد.

امروزه خطر محدود شدن آزادی بیان در مقیاس جهانی، خطر دودستگی روشنفکرانه ای است که موازی با دودستگی اقتصادی - اجتماعی شکل گرفته: دو دستگی میان روشنفکرانی که بازار پر رونقی دارند و از آزادی بیان دفاع می کنند و آن عده روشنفکر بازنده که به ناچار به یک ایدئولوژی تسکین دهنده روی می آورند. امامان و خشکة مقدسان اسلامی، مسیحی و یهودی و غیره بازار کم رونق عده ای را به تسخیر خودشان در می آورند و روشنگری را مجبور به عقب نشینی می کنند.

آزادی اجتماعی مستلزم وجود مسئولیت اجتماعی است. اگر چنین نباشد «آزادی بیان» خود تبدیل به امتیاز و لذت خصوصی می شود که بر ثروت و قدرت حکم می رانند.

دایانا جانسون



انطباق ناپذیری ارزش ها و دشواری آزادی و دموکراسی

چه چیز توهین یا افترا به حرمت و شان انسانها است و چه چیز آزادی بیان را محدود می کند؟ هر فرد یا گروه اجتماعی بر حسب نظام ارزشی و اخلاقی اش پاسخی دارد. گاه این پاسخ ها، که از شیوه های هستی اجتماعی متفاوت بر می آیند، و بر بنیادی ترین پیش فرض های مربوط به تعریف انسانیت، جامعه ی عادل و آزادی استوارند، چنان در تضاد قرار دارند که همزیستی آنها امکان ناپذیر به نظر می آید. سه نمونه ی زیرین از نظرگاه سه فرد مختلف با نظامهای ارزشی دیگرگون (یک فمینیست، یک مسلمان و یک سوسیالیست) را می

توان مثال زد:

الف) می گویند «آیات شیطانی» به مقدمات اسلام توهین کرده است. روسپی هایی در کتاب نام همسران محمد پیامبر را بر خود گذاشته اند، که پیامبر هرزگی می کرده و پاره ای از آیات کتاب مقدسش را نه خداوند بلکه شیطان بر او نازل کرده است. اما کتاب رشدی مساله ی زن ستیزی و نفرت از زن را از سوی مردان در تاریخ نیز مطرح کرده است. و این همان چیزی است که مردان توهین شده ی مسلمان ما خود بیشتر از هر کس بدان مقصرند. مرا که بر سر، چادر و روسری نمی کنم با خفت و توسری لعن می کنند و هرزه می خوانند. همه زنان بی حجاب، همه ی زنانی که «غربی» اند را فاحشه می دانند، اما خود اکنون رنجیده خاطر شده اند. مردان مقدس مسلمان ما می گویند محمد پیامبر که دوازده زن در همسری داشت و صیغه های موقت را - تا به هر تعداد که مرد مومن می خواهد - مجاز می دانست، حرم سرا نداشت. ما به صرف زن بودنمان گویی به طرزی شیطانی در جامعه فساد می پراکنیم، به همین خاطر باید وجودمان را زیر حجاب سیاه پنهان کنیم تا مستوجب تازیانه در معابر نباشیم. و آنکس که «فاحشه» و «زناکار» خوانده شد مستوجب چه عقوبتی است؟ تا سینه در خاک فروشدن و هدف سنگپاره های مردان مسلمان ما قرار گرفتن، این مرگ هراسبار تدریجی در برابر چشم های خونبار و دهان های کف کرده ی مقدسان توهین شده! آیا این آیات شیطانی نیستند که می گویند: «زنان کشتزار شما هستند، هر جا که خواهید به کشتزار خود در آید» (البقره)، و یا «آن زنان را که از نافرمانی شان بیم دارید، اندرز دهید و از خوابگاهشان دوری کنید و بزنیدشان.» (النساء)؟ توهین دیگر چه باید باشد؟ و اگر مسلمان نباشیم؟ خفت به جان خریدن هر روزه به جرم «گبر»، «جهود»، یا «بهای» بودن. گویی حقی بر آب و خاک و سرزمین مان نداریم، و ناچار به تبعید گریختن؟

ب) آنچه پیامبر کرد و جامعه ای که در صدر اسلام بنا نهاد، برای ما امروز، واقعیتی زنده و ملموس است. آن تنها یک خاطره ی تاریخی نیست، بلکه در نسج زندگی اجتماعی ما جاری است. کردار و گفتار پیامبر و امامان اساس پیوند معنوی، هویت قومی و اخلاقیات زندگی اجتماعی امروز جامعه ی مسلمان ما را شکل می دهد. چیزی که نزد

شما همچون داستان، افسانه، یا حداکثر تاریخ دین جلوه می‌کند، برای ما بنیادهای اصلی اندیشه و اعمال ما در میان خانواده و جماعت قومی مان در هر گام زندگی روزمره و تعیین‌کننده‌ی فضیلت، تقوا و پاکی روحی مان است. از این لحاظ، اساساً مهم نیست که ما یا شما برای «اثبات» چیزی به سندیت تاریخی رجوع کنیم؛ ما و سلمان رشدی چیزی نداریم به یکدیگر ثابت کنیم. با توهین به پیامبر و کتاب آسمانی ما، در حقیقت بنیادهای اخلاقی و معنوی هستی جمعی ما مسلمانها مورد تهدید قرار گرفته است. چه نمادی موثرتر و قاطع‌تر از «کلام خدا» برای پیوند قلبی و گروهی یک جامعه عادل، آنچه که خانواده هر یک مان را به امت پیوند می‌زند. برای ما که ارزش‌ها یا بی‌ارزشی - ی جامعه مدرن فردگرا، بیگانه شده، سلطه جو و متفرعن غرب را نمی‌پذیریم، حفظ نظام ارزشی مان مساله‌ی مرگ و زندگی ماست. مقاومت در برابر این حمله و اهانت تضمین‌کننده‌ی همبستگی جامعه‌ی مسلمان، جامعه‌ای مبتنی بر سنت، فضیلت و تقواست. هیچ قوم و طایفه‌ای، هیچ دین و مذهبی، و هیچ حزب و مسلکی در جهان نیست که جز این عمل کند.

در هیچ جامعه‌ای گروههای اجتماعی قدرت یکسان ندارند. آن دسته‌هایی که قدرتی فراتر دارند، غالب هستند و می‌توانند عقایدشان را در جامعه بپراکنند. در «دموکراسی غربی»، آزادی برابری سخن برای یک غربی و یک «تروریست» (بخوان عرب یا مسلمان شیعی) وجود ندارد. زیرا آن نظام درست بخاطر حفظ همبستگی ایدئولوژیک خود نیازمند «چهره‌های شیطانی» خارجی است. چهره‌هایی نظیر خمینی، قذافی، عرفات و دیگران. کدام رسانه‌ی بزرگی در حقانیت یا دفاع از این «شیاطین» سخن رانده‌اند؟ آیا این شکلی از سانسور نیست؟ در «سوسیالیسم شرقی» سانسور همواره حضور داشته: نام کتابهای ممنوع و اسامی نویسندگانی که به زندان، اردوی کار اجباری، آسایشگاه روانی یا به تبعید فرستاده شده‌اند فهرستی طولانی می‌سازد. مگر نه اینکه اینکار نه تنها جلوگیری از سخن آزاد، بلکه نابودی فرد سخن‌گوست؟

هیچ قانونی بی‌طرف نیست، همچنانکه هیچ دولتی با نظام حقوقی اش. این را اگر لیبرال‌ها نمی‌خواهد باور کنند، دست کم مارکسیست‌ها بهتر از هر کس می‌دانند. این دسته‌ی اخیر در ضمیر خود بخوبی می‌داند که فریادهای «آزادی برای همه» شان بهنگامی که خود به

قدرت برسند، شامل «همه» نخواهد شد. از جمله طرفداران سرمایه داری، فئودالیزم، برده داری، فاشیست ها، صهیونیست ها، مذهبی های افراطی، شیطان پرست ها، منحرفان جنسی و بسیاری دیگر. فقط مساله این است که آنها بر اساس ارزش های خودشان چه چیزی را برای سلامت جامعه شان سالم یا ناسالم تشخیص بدهند. آنها نمی توانند کاری را که خود می کنند بر ما روا ندانند.

ما خواهان نظامی هستیم که حاکمیت آن نه متعلق به صاحبان سرمایه و نه بوروکرات های صاحب امتیاز و احزاب پلیسی اشان، بلکه متعلق به افراد متقی و فاضلی باشد که فاقد امتیازات مادی بوده، به نظامی از ارزش های متعالی و غیرمادی باور داشته باشند؛ حاکمیتی مبتنی بر شریعت اسلام.

ج) در یک جامعه ی دموکراتیک هیچ چیز «مقدس» نیست. همه ی کتاب ها زمینی اند و هیچ اصلی را حریمی مقدس از سلاح انتقاد در امان نمی گیرد. پیامبران، امامان و رهبران همه فانی اند و خاک می و هیچ کس از غیب ظهوری دوباره نخواهد کرد. هر کس آزاد است به هر آنچه می خواهد باور داشته باشد - دین و خرافه، علم یا عرفان -، بگوید، بنویسد و به چاپ برساند. اما مجاز نیست باورش را با حربه ی زور به دیگری بقبولاند، یا به زور پخش اندیشه ای را جلوگیر شود. ملاک دموکراسی وجود همزمان نظامهای فکری و ارزشی متفاوت و متضاد و امکان بیان آزادانه ی آنهاست. آزادی خیابان یک طرفه نیست؛ اگر کسی می خواهد آزاد باشد که سخنش شنیده شود، باید بتواند سخن دیگران را هم بشنود.

آیا می توان جامعه ای آزاد داشت که در آن ارزش های آشتی ناپذیر بالا در کنار هم به گونه ای مسالمت آمیز وجود داشته باشند؟ تنها آنکس که دنیوی («سکولار»، «لائیک») می اندیشد می تواند به راحتی بپذیرد که پیروان همه ی دین ها بدون استثناء، و نیز بی دین ها باید حقوق برابر داشته باشند. احکام اخلاقی و قوانین «بی طرف» نیستند، اما قوانین لیبرال - بورژوا به مراتب بی طرف تر از قوانین مرتجعانه ی به ظاهر الهی اند، زیرا که مبتنی بر خردگرایی عصر روشنگری اند، و جامعه ای سوسیالیستی باید بتواند با از میان برداشتن زمینه های مادی نابرابری اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، به

این قوانین ضمانت اجرایی بسیار گسترده تر ببخشند.
می توان پرسید در جامعه ی دموکراتیک آیا می توان آزادانه دروغ گفت، افترا بست و به عقاید دیگران توهین کرد، و چیزهایی نوشت و به چاپ رساند که «حقیقت ندارند»؟ اما «حقیقت» در انحصار هیچ گروه معینی نیست. تا جایی که راست و دروغ جرم یا افترایی را می توان به اثبات رساند، حکم دادگاه باید جاری باشد، اما حکم در باره ی «حقیقت» نظامهای فلسفی، فکری و اخلاقی را نمی توان در هیچ دادگاهی «اثبات» کرد. زیرا حقیقتی مستقل و در خود و بیرون از انسانها وجود ندارد، و انسانها تابع زمان و مکان و شرایط نسبی هستی اجتماعی، تاریخی، طبقاتی و گروهی خود هستند. پس ملاک باید آزادی باشد و نه «حقیقت».

ع. ک. داستان

«آیات شیطانی» چه بودند؟

در رمان «آیات شیطانی» مضمون آیه های شیطانی مربوط است به مقام الهی سه تن از خدایان زن، «عزه» (Uzza) خدای عشق و زیبایی، «مانت» (Manat) خدای سرنوشت، و «لت» یا «ال - لت» (Al-lal) مادر - خدا، همتراز و نیروی مقابل الله. «ابو سمبل» (Abu-Simbel) عالیمقام جاهلیه، که متوجه ضعف خدایان خود در برابر نیروی برتر خدای واحد می شود، تقاضا می کند که از میان ۳۲۰ بُتی که در شهر پرستش می شود، این سه بُت به منزلت ربّانی نایل آیند، و تقاضای او پذیرفته می شود: «آیا تو بر وجود این سه تن لت، عزه و آن سومی مانت اندیشه کرده ای؟ آنان پرندگان رفعت یافته اند، شفاعت شان بر تمایل ماست، بدرستی.» این گفته را «ماهاند» (Mahound) پیامبر بر زبان می راند، یعنی آیه هایی که به وساطت جبرئیل بر او نازل شده اند را تکرار می کند. اما به زودی این تصمیم نفی می شود: ماهاند اعلام می کند که در ملاقاتهای بعدی با جبرئیل کشف کرده که این آیه ها نه از سوی خداوند، بلکه از طرف شیطان نزول

یافته اند.

آیا تنزل مقام و سرانجام نابودی این سه خدای زن نخستین گامی نبود که در جهت انکار برابری زن و مرد برداشته شد؟ رمان «آیات شیطانی» ماهیت وحی و الهام الهی را زیر سؤال می کشد و به جستجوی انگاره‌ی حقیقت می نشیند. این رمان همچنین اشاره می کند که منافع اقتدار پدرسالارانه و اقتدار دینی همگرایی دارند. زنان نه تنها از منزلت روحانی، بلکه از منزلت کامل انسانی نیز محروم می شوند. در سایه‌ی یک دین پدرسالار زنان همچون موجودات جنسی شهوت زا تعریف می شوند. آنها فقط می توانند یا همسران شایسته باشند و یا فاحشه. این محدود ساختن زنان به نحوی زنده و توأم با شوخی در یکی از صحنه‌های بعدی کتاب، جایی که دوازده روسپی نام و خصوصیات دوازده همسر ماهاند را بخود می گیرند، به توصیف در می آید: یک بازیگوشی سبکبار و دوست داشتنی که به بهای مرگ آنها تمام می شود.

بسیاری از مسلمانان غیربنیادگرا که جزمیت دینی طرفداران خمینی را نمی پذیرند، و بر سنت شکیبایی و تعدد عقاید اسلامی تاکید می کنند، هنوز متوجه نشده اند که یکی از مایه‌های اصلی کتاب همین تاریخچه‌ی درازمدت و پیچیده‌ی سرکوب زنان است. سلب زنانگی از خدایان، خود توجیه دینی کنترل اجتماعی زنان از سوی مردان است. اسلام ممکن است تنها دینی نباشد که بر قیادت زنان صحه می گذارد، اما این دلیل نمی شود که آنها ندیده بگیریم.

همچنین باید گفت با آنکه رشدی اهمیت وحی و الهام الهی و فکر «کلام مقدس» را زیر سؤال می برد، اما توصیف او از مردم عادی که ایمان دینی دارند توأم با همدردی است. همدلی خیال گستر او شامل مؤمنان مسلمان، نظیر اهالی روستای «تیتلی پور» (Titlipur) در راه سفر هلاکت بارشان به مکه، و زن کوهنورد «آله لویا کون» (Alleluia Cone) که تمایلات و تصورات آنسوی جهانی غمگینانه‌ای دارد، و نیز شامل تردید و دودلی دو قهرمان سرگشته و عصبانی رمان یعنی «ملادین چمچا» (Saladin Chamcha) (صلاح الدین چمچوالله) و هنرپیشه‌ی معروف سینما «جبرئیل فریشته» هم می شود. خواننده‌ی «آیات شیطانی» برای همه‌ی شخصیت‌های کتاب، مؤمن و غیرمؤمن، می گرید و می خندد؛ و این دستاورد رشدی است.

پس چه چیز است که خاطر مسلمانان (حتی غیرخشکه مقدس) را

رنجانده است؟ به گمان من، زیر سوآن کشیدن اعتبار هر نوع ایمان دینی، جای انکار نیست اگر این کار دلیل توهین باشد، قطعاً رمان «آیات شیطانی» بسیار توهین آمیز است. زیرا این رمان اساساً کتابی است در باره ی شک، کتاب برآن است که شک همان وضعیت بشری است؛ و انکار شکاکیت در حقیقت مساوی با انکار جنبه ی مهمی از انسانیت ماست. انسانیتی که میان مردان و زنان، مسلمان و غیرمسلمان، هندی و ایرانی و پاکستانی مشترک است.

این کتاب سرزنده، از لحاظ کیفیت ادبی بسیار برجسته و خواندنی، علاوه بر اینکه هدف حمله ی گروه قدرتمندی از رهبران دینی تنگ نظر شده، هدف حمله ی ناصادقانه ی جمع دیگری هم شده که آنرا از لحاظ ادبی بی اهمیت می شمارند. اگر بتوان کیفیات ادبی و رمانی کتاب را درجه دوم خواند و نادیده گرفت، دیگر کسی اهمیتی به محتوا و اندیشه های آن نخواهد داد. این تاکتیک از جانب آن دسته نویسندگانی بکار می رود که کتاب را «در شیوه ی ارائه مطلب مبتذل و در مضمون خود دچار آشفته فکری» می دانند. استعداد خارق العاده ی سلمان رشدی در ویژگی های سبک و سیاق، از نشر دینی گرفته تا نوشته های عادی و متداول، را مبتذل خواندن، کاری آشکارا بی معنی است. اما «آشفته فکری»؟ با قبول اینکه در کتاب انگاره های متفاوتی وجود دارد و نه یک «کلام» واحد، شاید این گفته راست باشد، اما هر یک از این انگاره ها بطور عمیق و به تمامی در کتاب مورد تفحص قرار گرفته است. این در حقیقت ویژگی تمام رمانهای خوب است. عده ی دیگری گفته اند که خواندن کتاب رشدی دشوار است و مضامین آن قابل فهم نیست. این مطلقاً صحت ندارد.

در حالیکه صاحب نظران به اظهار عقیده مشغولند و گروهی با شنیدن اینکه چقدر کتاب طولانی، کسالت بار، بددهن و مزخرف است بکلی از خواندن آن منصرف شده اند، نباید از یک حیظه ی وسیع دیگر که در کتاب به تفصیل به آن پرداخته شده، یعنی روابط نژادی در انگلستان امروز غافل ماند. تجربه ی داشتن پوست سیاه یا قهوه ای در لندن به نحوی تلخ، طنزآمیز و دردبار ارائه شده. هیچ نوع «اتوریته» ای در این کتاب از گزند حمله ی رشدی در امان نمی ماند. نه اتوریته ی روحانی و معنوی و نه اتوریته ی این جهانی.

«آیات شیطانی» کتابی عمیقاً انسان گرایانه است. از لحاظ سیاسی با استثمار، سرکوب، انکار خلق ها و تاریخ شان، و با تاریخ

پیچیده‌ی امپریالیزم انگلیس سروکار دارد. از لحاظ شخصی، این رمان مضامینی نظیر نفرت، خشم و طغیان، انتقام‌گشی، شرم‌ساری، شفقت و عشق را می‌کاود. با انتقال و تبدیل «آیات شیطانی» منسوب به قرآن به آیه‌های شیطانی‌ای که سلا دین چمچا، در چنبر حسادت و نفرت از خود، به گوش جبرئیل فریخته زمزمه می‌کند، آیه‌هایی که باعث مرگ دو انسان بی‌گناه دیگر، علاوه بر خودش و جبرئیل می‌شود، رشدی تعبیر مادی و انسان‌گرایانه‌ای از ماهیت «شر» (Evil) و نیروی آن به دست می‌دهد. از این آیه‌ها - گیرا، و سوسه انگیز و عامیانه - که هدفش برانگیختن حسادت سکسی در جبرئیل است، می‌توان تعبیر مثبتی هم از اصل آیه‌های شیطانی تاریخی کرد: استفاده از این آیه‌ها در رمان خود به تنهایی نمونه‌ای است برای همه‌ی شکل‌های قیادت یک گروه به وسیله‌ی گروهی دیگر. باید حکم اعدام رشدی و کتاب سوزان رمانش را، که منظره‌ی آن خون را منجمد می‌کند، محکوم کرد؛ اما همان قدر نیز مهم است که بگوئیم و بنویسیم این رمان چه اندازه قدرتمند، عمیق و خواندنی است و از حق تمام کسانی که می‌خواهند آنرا بخوانند دفاع کنیم.

آنتوانت بیروتی

منابع: مطالب طارق علی و دایانا جانسون از هفته‌نامه‌ی آمریکایی In These Times (به ترتیب شماره‌های فوریه و مارچ ۱۹۸۹) و مطلب آنتوانت برتون از ماهنامه‌ی انگلیسی London Review of Books (اول ژوئن ۱۹۸۹) برگرفته شدند. منبع آیات قرآن در مطلب داستان: قرآن مجید، ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی، انتشارات سروش. تهران؛ ۱۳۶۷ صفحات ۳۶ و ۸۵.

N. FAKDAMAN
B. P. 51
75662 PARIS CEDER 13
FRANCE

سناس

چشم‌انداز

N. FAKDAMAN ou M. YALFANI
Cpte. no. 04901901
B.M.F.
PARIS ALÉSIA
40 AV. DU G. LECLERC
75014 PARIS FRANCE

صبا باقر

تابستان ۱۳۶۸

۰۰۰ نامرگد خمیسگری (ناسر پاکداس) - آره‌کشف اسرارها
اسرار هزارساله (محمدنقی حاج پوشیری) - ریداسها و اعداسها -
مروسی برای مردگان اسیم خاکسار - رن اسراس دهسال پس
از انقلاب اشپلا شفق - "بیول هندی" و عیبات اخوان - ار
ای - کوله - بارگشت به سور جو - ورنوی اسما عمل خونی -
در آخوس بحثل اسیم بلقاس - منغشه (داریوش کارگر) -
روای سیرین بودکتش (رما علامراده) - "ارمجان جنگدار"
"سجرو اسادی اصل" - راسته رود محمود بلقاس - اسراس
شرکتی بر "اسراس جعفر" - کماهای نازد -

آختر

دفتر مطبوعه بهار ۱۳۶۸

AKHTAR
NEZA
B.P. 312
75624 PARIS 13

شماره	موضوع	صفحه
۲	تقدیر و طقت در چپ انقلابی	۲
۲۵	دستگاری و تهرانیسم	۲۵
۵۹	نگاه شکست	۵۹
	ماجرائی سلمان و شندی	
۵۹	نویسندگان و مکتوبات	۵۹
۶۲	رویه‌ها در روح انقلابی	۶۲
۶۵	اسلام و مسلمانان با اعلام برونار	۶۵
۶۶	مسئله انار بر گوش دهید	۶۶
۸۰	پدم‌سازایی و مشروطیت	۸۰
۱۱۶	شماره ۱۱۶	۱۱۶

۱	سجسی با جوانان گان
۱	از بیان نامه‌های شما
۸	اطاعت و سرپیچی در داساسهای کودگان بردگان، وسوسه گران، و همرومان:
۲۱	نصو بر دن در زمان نرکی
۱۱	دل در عرصه سیاست و جنگ: تجربه کردستان
۶۳	جند بصو بر ار دور دستهای دور
۷۲	شعر: پرنو بوی علاء، شاداب
۷۹	نحیره های نو
۸۰	بچه‌های حوسحت
۸۸	فریاد زمان ایرانی در نرکه
۹۱	الگوی بن سلمان و فتوی احمد
۹۸	آرسو: سجسیاس از "صدا سخنده" - سرزاد جان کیرمانی
۱۱۳	کیر و بونوی
۱۳۱	فغانسای رن ایرانی در خارج از کشور
۱۴۱	آنچه برای ما رسد

نیمه و کمر

نشریه فرهنگی، سیاسی و اجتماعی زنان

شماره بهار ۱۳۶۸

NIMEYI, DUGAR
P.O. Box 1468
Cambridge, MA 02238
U.S.A.

فهرست

		سرسخن:
۱	هیئت تحریریه	سرسخن
		مقاله ها:
۱۱	م. نیوا	تقابل شرق و غرب و پندار روشنفکر ایرانی
۴۹	ع. ک. دستان	سه چهره‌ی مارکسیسم در ایران
۸۷	علی آشتیانی	جامعه‌شناسی سه دوره در تاریخ روشنفکری ایران معاصر
۱۳۹	م. آرمان	روشنفکران به مثابه روشنفکران
۱۷۷	اروند ابراهامیان	احمد کسروی: ناسیونالیست مدافع یکپارچگی ایران
۲۱۹	هایکل لوی	گورک اوکاج: از رومانتیسم تا بلشویسم
		گزارش:
۲۳۷	نادر	طبقه‌ی کارگر در سالهای ۶۵-۶۴ در آینه‌ی آمار
۲۵۳	و. مقدم	گزارشی از کنفرانس بیوتات ۱۹۸۷
		ادبیات:
۲۶۹	ساسان شایسته	روشنفکران کافه دولاسانکسیون
۲۸۳	ع. ک. دستان	وجود دو پاره‌ی جلال آریان
۲۹۳	رضا آذری و باقر شاد	جورج اُرول و ملودرام‌های سیاست
		کتابشناسی:
۳۲۱	افسانه نجم‌آبادی	ساختارهای آغازین زندگی سیاسی در ایران
۳۳۳	م. نیوا و علی آشتیانی	کتابنامه روشنفکران
	بیژن اسدی پور و آریو	طرح‌ها:
	نسرین آرام	طرح روی جلد:

فهرست

۱	سرسخن	هیئت تحریریه
۸	سخنی با خوانندگان	هیئت تحریریه
	<u>مقاله ها:</u>	
۱۲	کنترل سیاسی و سازماندهی کارگری در ایران: یک بررسی مقدماتی	آصف بیات
۳۶	تداوم و گسختگی در سازماندهی مبارزات طبقه کارگر ایران	علی آشتیانی
۶۱	تهران جدید: بخش خصوصی و بحران مسکن (۶۲-۱۳۳۸)	حسین محمدی
۸۳	پیرامون شیوه ی تولید آسیایی	رضا پیمان
	<u>گزارش:</u>	
۱۲۲	مصاحبه ای در باره ی جناح بندیهای جمهوری اسلامی	هیئت تحریریه
	<u>ادبیات:</u>	
۱۵۲	اشاراتی بر جایگاه اجتماعی و سیاسی طنز در ایران	مهداد آرمان
۱۸۵	یک تلاش ارزنده: در باره کتاب «صد سال داستان نویسی در ایران»	ع - ک داستان
۱۹۶	یک نامه	
	طرح ها	
	طرح روی جلد	بیرن اسدی پور نسرین آزاد

فرم اشتراک

برای اشتراک کنکاش با آدرس زیر تماس بگیرید:

Name

Address

City & State

Country

شروع اشتراک از شماره

KANKASH
P.O. Box 11732
Alexandria, VA. 22312
USA

بهای اشتراک

چهار شماره: ۱۸ دلار (امریکا)

معادل ۱۸ دلار (خارج از امریکا)

لطفاً بهاء اشتراک خود را به آدرس هستی کنکاش ارسال دارید.

KANKASH

A Persian Journal of History and Politics
Number 5, Fall 1989

پنجا: ۵ دلار

KANKASH

P.O. Box 11732

Alexandria, VA. 22312

U.S.A.

بها : ۵ دلار

KANKASH

P.O. Box 11732

Alexandria, VA. 22312

U.S.A.

www.Iran-Archive.com